

با طراحی علک نوشته از ایات و متن های بزرگزیده
هر برنامه، سعی می کنیم به نحوی قانون جبران
را درباره لج حضور و آموزش هایی که دریافت
داشته ایم رعایت کنیم.

کہ تو آن ہوشی و باقی ہوش پوش
خوبی سن را کم مکن، یا وہ مکو ش

مولانا

عکس نوشته
ایمیات و نکات
انتخابی

برنامه ۸۸۸ گنج حضور

www.parvizshahbazi.com



برآ بر بام، ای عارف، بکن هر نیم شب زاری
کبوترهای دل‌ها را تویی شاهینِ اشکاری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۳۳

گنج حضور پرویز شعبانی برنامه ۸۸۸

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خود زد ددل نهان از خوی او

مولوی، مشنونی، لافتو پنجم، ۶۳۶۲

کنج دضور، پرویز شهربازی برنامه ۸۸۸

بُود جان‌های پاپسته، شوند از بندِ تن وسته
بُود دل‌های افسرده ز حَرّ تو شود جاری

بُود: شاید، باشد که / حَرّ: گرما، حرارت

بسی اشکوفه و دل‌ها، که بنهادند در
کل‌ها
همی‌پایند باران را، به دعوتشان بکن‌یاری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۳۳



گنج حضور پرویز شبازی برنامه ۸۸۸

بە کوردی دی و بهمن، بھاری کن برين گلشن

درآور باعِ مُزمن را به پرواز و به طیاری

مُزمن: عاجز، زمینگیر / **طیاری:** پرواز

ز بالا الصلايی زن که خندان است اين گلشن

بخندان خارِ محزون را که تو ساقی اقطاری

الصلا: ندا دادن، آواز دادن، آتشی که در صحرا می‌افروختند
تا گمشدگان راهشان را بیابند. / **اقطار:** آفاق، گرانه‌ها

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۳۳

گنج حضور پرویز شهبازی برنامه ۸۸۸

دلی دارم پر از آتش، بزن بروی تو آبی خوش
فه ز آبِ چشمِه جیحون، از آن آبی که تو داری

به خاکِ پایِ تو امشب، مبند از پرسشِ من لب
بیا ای خوبِ خوش مذهب، بگن با روح سیاری

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۳۳

گنج حضور پرویز شعبانی برنامه ۸۸۸

چو امشب خواب من بستی، مبند آخر ره مستی
که سلطان قوى دستی و هش بخشی و هشیاری

چرا بستی تو خواب من؟ برای نیکویی کردن
ازیرا گنج پنهانی و اند، قصد اظهاری

حدیث_قدسی

«كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ
أُعْرَفَ.»

«من گنجی نهان بودم، دوست داشتم شناخته شوم،
مخلوق را آفریدم که شناخته شوم.»

مولوی، دیوان
شمیس، غزل ۲۵۳۳

گنج حضور پرویز
شهریاری برنامه ۸۸

زهی بی خوابی شیرین، بھی تراز گل و نسرين
فazon از شهد و از شگر به شیرینی و خوش خواری

مولوی، دیوان شمس، سعد ۲۵۳

گنج حضور پرویز
شعبازی برنامه ۸۸۸

به جان پاکت ای ساقی، که امشب ترک کن عاقی
که جان از سوزِ مشتاقی ندارد هیچ صباری

صباری: صبر، برداشت

عاقی: نافرمانی

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۳

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۸۸۸

سیاتاروزبر روزن بگردیم ای حریفِ من
ازیرا مردِ خواب افکن، در آمد شب به کتاری

کَرّار: بسیار حمله کننده در جنگ، برگردانده

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

بر این گردش حسد آرد، دوارِ چرخ گردونی
که این مغز است و آن قشر است و این نور است و آن ناری

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۳

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۸۸۸



چه کوتاه است پیشِ من شب و روز اندرین مستی
ز روز و شب رهیدم من بدین مستی و خماری

مستی و خماری: کیفیتِ مست شدن و مستی بخشیدن

حَرِيفٌ مِنْ شُوَايِ سُلْطَانٍ، بِهِ رَغْمٌ دِيدَهٗ يَشِيطَانٌ
كَهْ تَا بِينِي رِخْ خُوبَانِ سِرِ آن شَاهِدَانِ خَارِي

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

مرا امشب شهنشاهی، لطیف و خوب و دلخواهی
برآوردهست از چاهی، رهانیده ز بیماری

به گردِ بام می‌گردم، که جامِ حارسان خوردم
تو هم می‌گرد گرد من، گرت عزم است می‌خواری

حارسان: نگهبانان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

انبیا گفتند: در دل علتی است
که از آن در حقشناسی آفتی است

مولوی، شوی، دفتر سوم، پیت ۲۶۷۷

گنج حضور، پرویز شهر بازی برقا مه ۸۸۸

چو با مستان او گردی، اگر مسی تو، زر گردی
و گر پایی تو سر گردی، و گر گنگی شوی قاری

دراین دل موج ها دارم، سر غواص می خارم
ولی کو دامن فهی سزاوار کهرباری؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸



دهان بستم، خمیش کردم، آگر چه پر غم و درد
خدا یا صبرم افزون کن، در این آتش به ستاری

ستار: پوشاننده، راز پوش، عیب پوش

مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۵۳۳

کلچ مضمود. پژوهیز شهبازی، برنامه ۸۸۷

جز خضوع و بندگی و اضطرار

اندرین حضرت ندارد اعتبار

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۲۳

کنچ مفهود، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

خِرَدِم بِگفت بِرپِر ز مسافرانِ گردون
چه شکسته پا نشستی که مسافرم نیامد؟

چو پرید سوی بامت ز تنم کبوترِ دل
به فغان شدم چو بلبل که کبوترم نیامد

چو پی کبوترِ دل به هوا شدم چو بازان
چه همای ماند و عنقا که برابرم نیامد؟

مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۷°

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

برو ای قِن پریشان تو و آن دل پشیمان
که ز هر دو قا فرستم دل دیگرم نیامد

مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۷۰

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۸۸۸

اندک اندک آب، بر آتش بزن
تا شود نارِ تو نور، ای پُوالْقَزَن

تو بزن یا رَبَّنا آبِ طَهور
قا شود این نارِ عالَم، جمله نور

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۳۳۴-۱۳۳۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

رنج کی ماند دمی کہ ڈوالِ من
کویدت: چونی؟ تو ای رنجورِ من

ڈوالِ من: صاحب نعمت‌ها، خداوند

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۷۷۰

گنج هضور، پرویز شهبازی، برنامہ ۸۸۸

كُنْتُ كَنْزًا رَحْمَةً مَخْفِيَّةً فَأَبْتَعَثْتُ أُمَّةً مَهْدِيَّةً

من گنجینه‌ی رحمت و مهربانی پنهان بودم، پس امّتی
هدایت شده را برانگیختم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۴

گنھ مضمون، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

بهرِ اظهارست این خلق جهان
تا نمایند گنج حکمت‌ها نهان

کُنْتُ كَنْزًا گفت مَخْفِيًّا شنو
جوهرِ خود گُم مکن، اظهار شو

این قول را بشنو که حضرت حق فرمود: «من گنجی مخفی بودم» پس گوهر درونی خود را مپوشان، بلکه آن را اظهار کن.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۳۰۲۹-۳۰۲۸

گنھ مضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

گنجِ مخفی بُد ز پُرّی چاک کرد
خاک را تابان‌تر از افلاک کرد

گنجِ مخفی بُد ز پُرّی جوش کرد
خاک را سلطانِ آطلس پوش کرد

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۲۸۶۲-۲۸۶۳

گنج مضمر، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

دوزخ است آن خانه کآن بی روزن است
اصل دین، ای بنع روزن کردن است

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۴۰۴

گنج مخصوص، پرویز شهربازی، برنامه ۸۸۸

خانه‌ای را کِش دریچه‌ست آن طرف
دارد از سَیران آن یوسف شرف

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۴

گلچ مضبوو، پرویز شهریاری، برنامه ۸۸۸

هین دریچه سوی یوسف باز کن
وز شکافش فُرجهای آغاز کن

فرجه: تماشا

عشق ورزی، آن دریچه کردن است
کز جمال دوست، سینه روشن است

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۶ - ۹۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸



پس هماره روی معشوقه نگر

این به دست توست، بشنو ای پدر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۹۷۰



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان

نگاه دار سر رشته تا نگه دارد

گسلیدن: پاره کردن، جدا کردن

حافظ، دیوان غزلیات، غزل ۱۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، بر نامه ۸۸۸



جمع باشد ای حریفان زانک وقت خواب نیست

هر حریفی کو بحسبد والله از اصحاب نیست

مولوی، دیوان شمس، غزل ۳۹۳

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

لیک حاضر باش در خود، ای فتی
تا به خانه او بیا بد مر تو را

ورنه خلعت را برد او باز پس
که نیاییدم به خانه هیچ کس

خلعت: لباس

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۶۴۳-۱۶۴۴

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

تا کُنی مر غیر را حَبْر و سَنِی خویش را بَدْخو و خالی می‌کُنی

حَبْر: دانشمند، دانا سَنِی: رفیع، بلند مرتبه

مُتَّصل چون شد دَلَت با آن عَدَن
هین بگو مَهْرَاس از خالی شُدن

عَدَن: عالم قدس و جهان حقیقت مَهْرَاس: نترس، فعل نهی از مصدر هراسیدن

آمد قل زین آمدش گای راستین
کم نخواهد شد بگو دریاست این

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱۹۸ - ۳۱۹۶

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

آن‌صیّتوا یعنی که آبَت را به لاغ

هین تَلَفْ کَمْ کُن، که لِبْخُشْ است باعَ

лаг: هزل، شوخی، در اینجا به معنی بیهوده است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۹

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸



پس شما خاموش باشید آنستو
تا زبان قان من شوم در گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر دو^م، بیت ۳۶۹۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

چون تو گوشی، او زبان نی جنس تو
گوشها را حق بفرمود: آنستو
کودک اول چون بزاید شیرنوش
مدتی خاموش باشد. جمله گوش

شیرنوش: شیرخوار، نوشنده‌ی شیر

مدتی می‌بایدش لب دوختن
از سخن، تا او سخن آموختن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۶۲۴ - ۱۶۲۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

ور نباشد گوش و تی تی می کند

خویشن را گنگ گیتی می کند

تی تی: کلمه‌ای که مرغان را بدان خوانند، زبان کودکانه

کَرْ اصلی، کِش نبود آغاز گوش

لَال باشد، کَی کند در نطق، جُوش

زآنکه اوّل سمع باید نطق را

سوی منطق از زَف سمع اندرا آ

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۷ - ۱۶۲۵

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

گفت و گوی ظاهر آمد چون غبار

مدّتی خاموش خو کن هوش دار

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۷۷

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

رنگ و بوی سبزه زار آن خر شنید
جمله حجت هاز طبع او رمید

تشنه محتاجِ مطر شد، و ابر نه

نفس را جُوعُ الْبَقَرَ بُد صبر، نه

مَطَرٌ: باران جُوعُ الْبَقَرَ: نوعی بیماری که بیمار از خوردن احساس سیری نکند.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۷۴۶ - ۷۴۶۸

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

اِسپر آهن بُود صبر ای پدر حق نبشه بر سپر جاءَ الظَّفَر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۶۹



گنج
حضور
پرویز
شهر بازی،
برنامه
۸۸۸

صد دلیل آرد مُقلَّد در بیان از قیاسی گوید آن را نه از عیان

مُشكَ الودهست، الا مُشكَ نیست
بویِ مُشكَستش، ولی جز پُشكَ نیست

پُشك: مدفوع

تا که پُشكی مُشكَ گردد ای مُرید
سالها باید در آن روضه چرید

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

که نباید خوره و جو، هم چون خران آهوانه در ختن چر آزغوان

گنج
حضور،
پرویز
شهبازی،
برنامه
۸۸۸

آزغوان: درختی است سرخ رنگ که
گل‌های بسیار معّطر دارد.

مولوی، مثنوی،
دفتر پنجم،
بیت ۲۴۷۳



جز قرنهل یاسمن یا گل مچر زوبه صحرای ختن با آن نفر

قرنهل: گیاهی است از دسته‌ی میخک‌ها که گل‌های آن جنبه‌ی زینتی دارد و در باغچه کاشته می‌شود.

معده را خوکن بدان ریحان و گل
تا بیابی حکمت و قوتِ رُسل

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۴۷۵-۲۴۷۶

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۸۸۸

خويِ معده زين که و جو باز کن
خوردنِ ريحان و گل آغاز کن

معدهٔ تن سويِ گهдан مىگشـد
معدهٔ دل سويِ ريحان مىگشـد

هرکه کاه و جو خورـد، قربان شود
هرکه نور حق خورـد، قرآن شود

نيم تو مشكست و، نيمى پشک هين

هين ميفرا پشک، افرا مشك چين

آن مقلد صد دليل و صد بيان

در زبان آرد، ندارد هيج جان

چونكه گوينده ندارد جان و فر

گفت او را کي بود برگ و ثم؟

می کند گستاخ مردم را به راه
او به جان لرزان تر است از برهگ کاه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۸۲

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

پس حدیشش گرچه بس با فربود در حدیشش لرزه هم مضمهر بود

مضمر: پنهان،

مولوی، مشنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۸۳

پوشیده

«وَإِذَا رَأَيْتُهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ
كَانُوهُمْ خُشُبٌ مُّسَنَّدٌ يَحْسِبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ
فَاحْذَرُهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ.»

«چون آنها را ببینی تو را از ظاهرشان خوش می‌آید، و چون سخن بگویند به سخنشان گوش می‌دهی. گویی چوبهایی هستند به دیوار تکیه داده. هر آوازی را بر زیان خود می‌پنداشند. ایشان دشمنانند. از آنها حذر کن. خداشان بکشد.
به کجا منحرف می‌شوند؟»

قرآن کریم، سوره منافقون (۶۳)، آیه ۴

شیخ نورانی ز ره آگه کند با سخن، هم نور را همراه کند

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۸۴

کنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸



جهد کن تا مست و نورانی شوی
تا حدیث را شود نورش روی

روی: سیراب کننده

روی: مخفف راوی به معنی روایت کننده

هر چه در دوشاب جوشیده شود
در عقیده طعمِ دوشابش بود

دوشاب: شیره انگور و خرما

عقیده: شیره‌ی غلیظ و سفت، منظور از آن در اینجا مرّباست.

مولوی، مشنونی، دفتر پنجم، ابیات ۲۴۸۵-۲۴۸۶

کنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۸۸۸

از جَرَر، وز سیب و بِه، وز گَرَدَکان
لذُتِ دوشاب یابی تو از آن

علم آندر نور چون فَرْغَرَدَه شد

پس ز علمت نور یا بد قوم لُد

جَرَر: هویج

گَرَدَکان: گرد و

فَرْغَرَدَه: پروردگار

لُد: دشمن سرسخت، دشمنی و خصومت شدید

«فَإِنَّمَا يَسِّرُنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا.»

«این قرآن را بر زبان تو آسان کردیم تا پرهیزگاران را مژده و

ستیزه‌گران را تحت تأثیر قرار دهی.»

قرآن کریم، سوره مریم (۱۹)، آیه ۹۷

هر چه گوئی، باشد آن هم نوزنای
کاسمان هرگز نبارد غیر پاک

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۸۹

آسمان شو، ابر شو، باران ببار
ناودان بارش کند، نبود به کار

آب اند، ناودان عاریتیست
آب اند، ابر و دریا فطرتیست

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، آیات ۲۴۹۰-۲۴۹۱

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۸۸۸

فَكْر وَ اِنْدِيشه سَت مُثِلٌ نَاؤدَان وَحْى وَ مَكْشوف اَسْت اَبْر وَ آسمَان

وَحْى: کلامی که ادراک آن از حواس ظاهری آدمی پوشیده است.
در لفظ به معنی اشاره سریع و پنهان است.

مَكْشوف: مَكاشفات رُوحِي، الْهَامَاتِ رَبّانِي

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۴۹۲

گنج حضور، پرویز شهر بازی، برنامه ۸۸۸



آبِ باران با غِ صد رنگ آورد
ناودان، همسایه در جنگ آورد

خر دو سه حمله به رو به بحث کرد
چون مُقلد بُد، فریب او بخورد

حمله: بار، دفعه

مولوی، مشنی، دفتر پنجم، ابیات ۲۴۹۳-۲۴۹۴

کنگ حضور پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

ظُنْظَنَهُ ادراكِ بِيَنَايَى نَدَأَشَت دَمْدَمَهُ رُوبَهُ بِرُو سَكَتَهُ گَماَشَت

ظُنْظَنَهُ: كَرْ و فَرْ، شَكُوهُ و جَلَال
دَمْدَمَهُ: نِيرَنْگ و اَفْسُون

حرصِ خوردن آنچنان کردش ذلیل که زبونش گشت با پانصد ذلیل

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۴۹۵-۲۴۹۶

فضاگشایی کامل، انسان را یک لحظه
از جاذبه همانیدگی‌های مرکزش آزاد
می‌کند و او تبدیل به مرکز عدم، که
روز است بوده، می‌شود.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

مولانا خطاب به همه انسان‌ها
می‌گوید که شما در ذات، دانایی
ایزدی را دارید یعنی عارف هستید
ولو به طور موقت، و در اصطلاح
گنج حضور جذب همانیدگی‌ها شدید
و از مرکز عدم فاصله گرفتید.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

من ذهنی استدلال می‌کند، منطقی، فلسفی و علمی حرف می‌زند و به نظر می‌آید که این باید درست باشد و از آن بوی علم و راهنمایی می‌آید، حتی به نظر می‌رسد ما باید این حرف را دنبال کنیم، باورمنان بشود و عمل کنیم، ولی چون از فضای گشوده شده نمی‌آید و در آنجا پخته نشده، پس این حرف سازنده نیست، بلکه در حقیقت زهر است.

گنج حضور، پرویز شهربازی، برنامه ۸۸۸

حرف یا سخنی که از من ذهنی بر می خیزد
هر چقدر هم مستدل باشد و رنگ و بوی
معنوی داشته باشد روی مردم اثر نمی کند،
کارگر نیست، در این جهان ایجاد آبادانی
نمی کند، سبب نمی شود که آنها از من ذهنی
حرکت کنند و به فضای حضور بروند؛ بلکه
مردم را از راه معنوی منحرف کرده و
عصبانی می کند.

گنج حضور، پرویز شبازی، برنامه ۸۸۸

بدون فضایشایی و پروردن سخن تان در آن فضا، سخن تان اثر نخواهد داشت ولی اگر سخن در آنجا پخته شود حتی به ستیزه‌گران بسیار سفت هم اثر می‌گذارد این من‌های ذهنی سفت وقتی سخن عارف کامل را می‌شنوند، تحت تأثیر قرار می‌گیرند و به زندگی مرتعش می‌شوند، درنتیجه به راهی که می‌روند شک می‌کنند، ولی تا آن موقع در بینش همانیدگی‌هایشان شک نداشتند.

مولانا می‌خواهد بگوید که سخنی که فقط در فضای کشوده شده پخته شود و بیرون آید روی همه اثر می‌گذارد، در غیر این صورت بی اثر هست. بنابراین شما به خودتان نگاه کنید و ببینید که سخن را از کجا می‌اورید؟ آیا از من ذهنی می‌اورید یا از فضای کشوده شده و با تائی، تأمل و صبر کردن؟

مرتب با فضایشایی کردن مواظب

باشید که به کسی درد ندهید و

کسی هم به شما درد ندهد. اگر کسی

از آن طرف غذا بگیرد، سرانجام

سینه یا درونش، گنجینه اسرار

گنج حضور، می شود.

پرویز شهریاری،

برنامه ۸۸۸



آدمها در روابط شکست می‌خورند، در امور مادی، معنوی شکست می‌خورند، بسیار زحمت می‌کشند ولی سرانجام همه چیز خراب می‌شود، این‌ها کسانی هستند که پرهیز ندارند و خودشان را از غذای همانیدگی‌ها و دردها، نمی‌توانند دور نگه دارند.

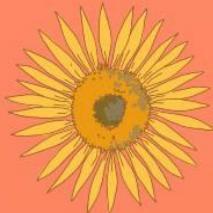
یکی از غذاهایی که از جهان می‌آید درد است. شما باید خودتان را از خوردن درد باز کنید و دور نگه دارید. شما می‌گویید که: من دیگر نمی‌خواهم درد بکشم و نمی‌خواهم هم به کسی درد بدهم. اگر این‌کار را بکنید به خودتان خیلی خوبی کرده‌اید.

موفقیت این است که این لحظه شما هشیاری حضور با کیفیت بالا داشته باشید. هر چه قدر هشیاری حضورتان خالص است، خرد و عشق زندگی به فکر و عملتان می‌ریزد شما در این لحظه در حال موفق شدن هستید.

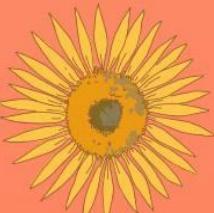
پس این تصور که ما در آینده موفق خواهیم شد، فکر منذهنی است. ما در آینده نمی‌توانیم موفق شویم. ما در این لحظه موفق می‌شویم. این لحظه باید با کیفیت زندگی کرد، فکر و عمل کرد. اگر فکرمان در فضای گشوده شده پروردگر و پخته شود، آن فکر سازنده است و گرنه سازنده نیست.

اگر ما منذهنی داریم و اتفاق این لحظه را به صورت ذهنی می‌بینیم و آن را برای وضعیت‌های بهتر مبنا قرار می‌دهیم و فضارا می‌بندیم، نمی‌گذاریم برکت زندگی به فکر و عملمان برسد، آن موفقیت که به آن خواهیم رسید آن موفقیت نیست، آن به درد نمی‌خورد.

ما خیلی چیزهای خوبی می‌دانیم و تصمیم می‌گیریم
ولی عمل نمی‌کنیم. اگر از فضای گشوده شده آمده
بود و هزاران نفر هم مخالف بودند ما عمل می‌کردیم.
ولی عمل نمی‌کنیم، حرف ما روی خود ما اثر ندارد.
مثلاً تصمیم می‌گیریم خیلی کارها را نکنیم، ورزش
کنیم، غذا کم بخوریم، آن را نخوریم، این را نخوریم،
این کار را نکنیم ولی باز هم می‌کنیم. برای این‌که
یقین نداریم و این تصمیم‌ها از من ذهنی ما می‌آید.



گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸





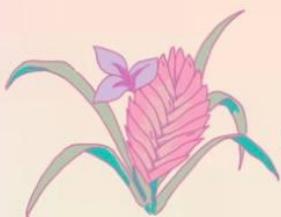
ما باید بفهمیم که وقتی با من ذهنی خودمان را بیان می‌کنیم،
جهان را آلوده می‌کنیم و حرف‌مان نه روی خودمان نه دیگران اثر
ندارد.

این طرح خداست که ما این موضوع را بفهمیم و با من ذهنی
حرف نزنیم.

گنج حضور، پرویز شهبازی، برنامه ۸۸۸

اگر شما به آدم‌های مختلف روبرو می‌شوید و می‌بینید که این‌ها
به شما روی خوب نشان نمی‌دهند، نشان این است که از من ذهنی
حرف می‌زنید، اما اگر می‌بینید شما را با آغوش باز می‌پذیرند،
کارتان را انجام می‌دهند، از دیدن شما خوشحال می‌شوند، پس
شما با فضایشایی حرف می‌زنید و کار می‌کنید.

گنج حضور، پرویز شهریاری، برنامه ۸۸۸



چون مادرِ ما و پدرِ ما، به ما عشق نمی‌دهند و حتی به عنوان عارف ما را شناسایی نمی‌کنند، آن طوری که مولانا شناسایی می‌کند در نتیجه ما حتی عارف بودنمان به فراموشی سپرده می‌شود، هیچ من ذهنی فکر نمی‌کند عارف است، فکر می‌کند کودن است.

پس اگر ما در بچگی، دو، سه سالگی به عشق ارتعاش می‌کردیم، ارتعاش کردن به عشق، یعنی ما متوجه می‌شویم، درک می‌کنیم از جنس زندگی یا خدا هستیم یعنی وحدت، در دو، سه سالگی ما می‌توانیم آن وحدتی را که صحبتیش هست تجربه کنیم، به شرطی که مادرمان عشقی باشد، اگر

کمک به شما، از طریقِ خودِ شماست.

سؤال نکنید، به این و آن تلفن نزنید که

بیا به من کمک کن. شما شخصاً به عنوانِ

عارف می‌توانید به خودتان کمک کنید،

غیر از شما هیچ‌کس دیگر نمی‌تواند

به شما کمک کند. به سؤال نیست، به

تحقيق است، به قانون جبران است، به

وقت گذاشتن است، به کار روی خود

است.

گنج هفدور، پرویا

شهریاری برنامه ۸۸۸

عشق‌ورزی

عشق‌ورزی یعنی هشیاری خودش
را به صورتِ هشیاری بشناسد.
وقتی فضا باز می‌شود ما به صورتِ
هشیاری خودمان را به صورتِ
هشیاری شناسایی می‌کنیم نه
جسم، وقتی از دیدِ همانندگی‌ها
آزاد می‌شویم این عشق‌ورزی است.



من ذهنی اصلاً زیادی است، علت این که ما به این درجه از من ذهنی رسیده‌ایم، به دلیل این که پرورش ما در بچگی با عشق نبوده است، قرار بوده که مادر ما ضمن شناسایی ما به عنوان زندگی به ما همانیدگی را هم یاد بدهد. ما می‌دانیم وقتی به عشق زنده هستیم خدا را می‌شناسیم، هم عارف هستیم، هم می‌دانیم از جنس عشق هستیم. این نوسان و ارتعاش به عشق، خیلی مهم است که در بچگی صورت بگیرد.

هر چیزی که در ذهن می‌بینیم و با آن همانپرده هستیم و به صورت اتفاق می‌افتد و ذهن نشان می‌دهد، این‌ها از جنس ذهن هستند و شما از آن نمی‌توانید چیزی بگیرید که دنبالش هستید. آن چیزی که دنبالش هستید و به آن احتیاج دارید، در خودتان است، با گشودن فضای درون‌تان خودش را به شما نشان می‌دهد.



اگر کسی همانیدگی‌ها را نگه دارد،
قضایت و مقاومت بر حسب آن‌ها را هم
نگه دارد و به اتفاق این لحظه مقاومت
کند درد خواهد کشید، **مقاومت** یعنی
کاری داشتن با اتفاق این لحظه، از آن
زندگی، خوشبختی و هویت خواستن،
به طور کلی شما می‌دانید که از چیزی
که ذهن نشان می‌دهد نمی‌توانید
خوشبختی و زندگی بخواهید.



مقاآمت بے اتفاق این
لحظہ، حرفة اصلی^۱
من ذہنی است.

گنج حضور، پرویز شہبازی برقا مہ ۸۸۸



گنجم مظور، پرویز شهربازی برنامه ۸۸۸

هشیاری پس از ورود به این
جهان فوراً جسمش را در شکم
مادرش می‌سازد، پس از ساختن
جسمش بیرون می‌آید و استعداد
فکر کردن دارد، ما انسان‌ها بیشتر
از همه‌چیز به وسیلهٔ فکرکردن
زندگی‌مان را اداره می‌کنیم.



گنج حضور، پرویز شهریاری برنامه ۸۸۸

انسان قبل از ورود به این جهان که از جنس هشیاری، خدائیت یا امتداد خداست، در واقع دانایی دارد، این انسان داناست، مرکزش عدم است، عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت را از مرکز عدم یعنی از خدا یا زندگی می‌گیرد و می‌داند که از جنس زندگی است، منتهی هشیارانه دانستن این، عشق است.

لزومی ندارد که شما سواد زیادی داشته باشید، می‌توانید این چیزها را بفهمید و تمرین کنید، می‌بینید که عدم کردن مرکز، رها شدن از من ذهنی، اصلاً به سواد دانشگاهی احتیاج ندارد، گاهی اوقات با سواد بالا آدم چیزها را می‌خواهد با ذهنش بفهمد و مقاومت کند می‌تواند مانع بشود. برای خودش موانع ذهنی ایجاد کند و می‌خواهد بفهمد، این چیز فهمیدنی نیست. بلکه عمل کردنی و در حوزهٔ بودن است.

وقتی فضا باز می‌کنید،
صبر، شکر و پرهیز می‌آید،
می‌بینید که دیگر به عنوان
مرکز عدم میل ندارید
با چیزی همانپدیده شوید و
خودتان را دارید می‌شناسید.

کنج حضور پرویز شهریاری برنامه ۸۸۸

انسان وقتی [فضاگشایی می‌کند] به صورت عارف، فوراً متوجه می‌شود که مرکز عدم با مرکز مادی چقدر فرق دارد. وقتی مرکزش مادی است، بر حسب چیزها می‌بیند، می‌بیند که جهان تیره و تار شد، بد می‌بیند، در دنگ می‌شود، توقع پیدا می‌کند، می‌رند، در معرض آسیب‌های همانیدگی‌هاست، ترس هر لحظه به او حمله می‌کند. خواستن پشت سرش که افسار گسیخته است، می‌آید، عقل، حس امنیت، هدایت و قدرتش بی‌اثر هستند و کمک نمی‌کنند.

زندگی دائماً می خواهد توجه، عنایت، کمک و حمایتش را به ما برساند، ولی دسترسی به ما ندارد، کی دسترسی ندارد؟ وقتی مرکز ما همانیده است، با فضناگشایی مرکز عدم می شود، می بینید که حمایت های زندگی با قضا و کنفکان می آید به شما کمک می کند، چون زندگی یا خدا از جنس عدم است، عدم را به طرف خودش جذب می کند و شما به آن سمت می روید، ستایشی که می کنید واقعاً خدا را ستایش می کنید، نه اجسام را.

وقتی مرکزتان عدم است،
به عنوان بودن، شدن یا
تغیر خودتان را اداره
می کنید، شما قادر به این
کار هستید، لحظه به لحظه
باید این کار را بکنید، هیچ
نرسید، شما مجهز به
دانایی ایزدی هستید.

به محض این که هرکسی واقعاً از طریق مرکز عدم ببیند، می‌بیند که نباید سؤال کند، **سؤال مال من ذهنی است**، باید صبر و شکر کند، روی خودش کار کند، همانیدگی‌ها را شناسایی کند، **شناسایی مساوی آزادی است**، خود به خود این همانیدگی‌ها می‌افتد و آسمان درون گشوده‌تر می‌شود، هر چه آسمان درون گشوده‌تر می‌شود و مرکز عدم می‌ماند، می‌بینیم که حال ما بهتر می‌شود، برای این که شادی بی‌سبب دیگر الان از سبب‌ها یا همانیدگی‌ها نمی‌آید، بلکه از مرکز عدم می‌آید، دارد زیادتر می‌شود و ما مرتب از حوزه زمان، به عنوان من ذهنی رخت می‌بندیم، به بی‌زمانی می‌رویم، بی‌زمانی این لحظه است، می‌بینیم که این لحظه را درک می‌کنیم و به زمان، به گذشته و آینده نمی‌رویم.

اغلب اوقات بینش ما با
من ذهنی درست نیست،
اغلب نه، تقریبا همیشه
غلط و دردزاست.

گنج مظور، پرویز شهریاری برنامه ۸۸۸



The background of the advertisement features a serene sunset or sunrise over a body of water. The sky is a gradient of warm colors, transitioning from a pale yellow at the top to a deep orange and red near the horizon. A small, dark silhouette of a boat is visible on the water's surface, positioned centrally below the sun.

برنامه کنچ حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com